صدق، ابتنا، و اساساً موجود بودن

محسنِ زمانی

پژوهشکدهٔ فلسفهٔ تحلیلی

موضوعِ پژوهشِ من در رسالهٔ دکتری و چندسالی پس از آن اصلِ صادق‌ساز (truthmaker principle) و مشخصاً صادق‌سازِ گزاره‌های صادقِ سالبه بود. نظریهٔ صادق‌سازی مبتنی بر این شهود است که صدق مبتنی بر وجود است؛ بدین معنی که گزاره‌ها به سببِ وجودِ چیزها صادق‌اند. اما همین شهود که در نگاه اول بی‌اشکال می‌نماید، مشکل‌ها می‌آفریند. از جمله گزاره‌های صادقِ سالبه؛ یعنی گزاره‌هایی از این دست: این میز قهوه‌ای نیست، هیچ پستانداری فتوسنتز نمی‌کند، در اتاقِ من اسبِ آبی‌ای نیست، و تک‌شاخی وجود ندارد. ظاهراً این گزاره‌ها به سبب عدمِ چیزهایی صادق‌اند و نه وجودِ چیزهایی. اما این بدین معنی است که باید از آن شهودِ اولیه دست برداریم؟ آیا این یعنی دو نوع صدق داریم؟ آنها که به سببِ وجودِ چیزهایی صادق‌اند و آنها که به سبب‌هایِ دیگری یا بی‌سببی؟ برخی از کسانی که صادق‌ساز داشتن را برایِ همهٔ گزاره‌های صادق لازم نمی‌دانند، به کاذب‌سازهایش (falsemakers) متوسل شده‌اند و می‌گویند صدقِ گزاره‌ها یا به سببِ وجودِ صادق‌سازهایش محقق می‌شود یا به سببِ عدمِ کاذب‌سازهایش. من در مقالهٔ [1] خود سعی کرده‌ام نشان دهم که این راه‌حل مناسب نیست.

پس ظاهراً باید مشخص کنیم که چه موجوداتی صادق‌سازِ گزاره‌های صادق سالبه‌اند. زیرا کسانی که معتقدند که هر صدقی تعهدی وجودی (ontological commitment) می‌آفریند، باید در دیدگاه هستی‌شناسیِ خود به وجودِ چیزهایی متعهد شوند که به کارِ صادق‌سازیِ گزاره‌های صادق سالبه بیایند. من، به پیروی از کارهای راسل و آرمسترانگ، برایِ به دست دادنِ صادق‌سازِ گزاره‌های سالبه بهترین راه را توسل به وضعیت‌هایِ امورِ تمامیت (totality states of affairs) می‌دانم. ایدهٔ تمامیتِ وضعیتِ امور این است که به ازایِ هر ویژگی‌ای که مصداق دارد، امرِ واقعی وجود دارد که خبر از آن می‌دهد که فلان موجودها مصداقِ آن ویژگی‌اند و هیچ چیزِ دیگری مصداقِ آن ویژگی نیست این‌چنین موجوداتی می‌توانند گزاره‌های سالبه را صادق کنند. مثلاً تمامیتِ ویژگی‌هایِ این میز، تمامیتِ پستانداران و فتوسنتزکنندگان، تمامیتِ چیزهایی که ویژگیِ در اتاقِ من بودن را دارند، و تمامیتِ موجودات به ترتیب این‌ها را صادق می‌کند: این میز قهوه‌ای نیست، هیچ پستانداری فتوسنتز نمی‌کند، در اتاقِ من اسبِ آبی‌ای نیست، و تک‌شاخی وجود ندارد.

اما توسل به تمامیت بی‌دردسر هم نیست. چنان‌که بالاتر هم اشاره‌ای کردم، نظریهٔ صادق‌سازی قرار است مشخص کند که با پذیرشِ صدق‌ها چه تعهداتِ وجودی‌ای را باید بپذیریم؛ بدین معنی که پذیرشِ صدق یک گزاره ما را متعهد می‌کند به لااقل یکی از صادق‌سازهایِ آن گزاره و نه چیزی دیگر. برایِ این کار باید صادق‌سازِ دقیقاً آن بخشی از واقعیت باشد که مسئولِ صدقِ آن گزاره است و نه بیش‌تر. به اصطلاح صادق‌ساز باید حداقلی (minimal) باشد؛ یعنی عاری از امور نامربوط به صدقِ موردِ نظر باشد. ظاهراً پذیرشِ نظریهٔ تمامیت ما را بدان ملزم می‌کند که امورِ بی‌ربطی را در صادق‌سازی دخیل بدانیم. چون تمامیتِ همهٔ وضعیت‌هایِ امور، طبقِ تعریفِ استانداردِ صادق‌سازِ حداقلی، صادق‌سازِ حداقلیِ تقریباً همهٔ گزاره‌های صادقِ سالبه است؛ هرچند شاملِ اموری است که ربطی به بسیاری از آن گزاره‌ها ندارد.

من در مقالهٔ [2] سعی کرده‌ام اولاً نشان دهم که تعریفِ استاندارد از صادق‌سازِ حداقلی، به دلایلی مستقل از مشکلِ پیش‌گفتهٔ تمامیت‌ها، پذیرفتنی نیست، ثانیاً تعریفِ مناسب‌تری از صادق‌سازِ حداقلی به دست دهم، و ثالثاً نشان دهم که با پذیرشِ این تعریف اخیر، دیگر نمی‌توان گفت تمامیتِ همهِ وضعیت‌هایِ امور صادق‌سازِ حداقلی تقریباً همهٔ صدق‌هایِ سالبه‌اند.

برایِ تعیین تعهدِ هستی‌شناسانه، پیش از نظریهٔ صادق‌سازی نظریهٔ سوری (quantifier view) مطرح شده بود. طبقِ نظریهٔ سوری، پذیرش هر صدق ما را به چیزهایی متعهد می‌کند که در نظریه بر آنها سور می‌بندیم. من در مقالهٔ [3] سعی کردم نشان دهم چرا نظریهٔ صادق‌سازی

بر نظریهٔ سوری ارجح است. از جمله به این دلیل که نظریهٔ صاق‌سازی روشِ تقلیلِ هستی‌شناسانهٔ بهتری فراهم می‌آورد.

چنان‌که آمد، بررسی صادق‌سازِ حداقلی و نظریه‌هایِ تعهدِ وجودی مرا به تقلیلِ وجودی (ontological reduction) رساند. این سیر به من نشان داد که، بی‌آنکه خود آگاه باشم، همیشه در پیِ پاسخ این پرسش بوده‌ام: موجوداتِ اساسی (fundamentals) کدام‌اند. موجوداتِ اساسی موجوداتی هستند که موجوداتِ دیگر وجودی فرا و ورایِ آنها ندارند. بنا بر استعاره‌ای رایج، موجودهایِ اساسی موجودهایی هستند که اگر خداوند آن‌ها را خلق کند، برایِ خلقِ دیگر موجودها دیگر نیازی به خلقِ دیگری ندارد. به عبارتِ دیگر، با وصفِ موجودهایِ اساسی توصیفی کامل از جهان به دست داده شده است. معمولاً اساسی بودن با مفهومِ ابتنا (grounding) تعریف می‌شود. ادعا این است که موجودهایِ دیگر بر موجودهایِ اساسی مبتنی‌اند و موجودی اساسی است که بر چیزِ دیگری مبتنی نباشد. تدقیق این ادعاها مستلزمِ تدقیقِ رابطهٔ ابتناست. از طرفی بسیاری را عقیده بر این است که کارِ صادق‌سازی را همین موجوداتِ اساسی انجام می‌دهند. به عبارتِ دیگر، موجودهایِ غیراساسی نقشِ صادق‌سازانه‌ای فرا و ورایِ موجوداتِ اساسی ایفا نمی‌کنند. تا این‌جا معلوم شد که اساسی بودن هم با صادق‌سازی مربوط است و هم با ابتنا. مسئله‌ای که اکنون موضوعِ پژوهشِ من است، نسبتِ ابتنا و صادق‌سازی است. برخی صادق‌سازی را نوعی ابتنا می‌دانند. برخی استدلال می‌کنند صادق‌سازی نوعی ابتنا نیست. ایده‌ای که من دارم رویِ آن کار می‌کنم این است: هر ابتنایی به صادق‌سازی‌ای برمی‌گردد. یعنی: الف مبتنی بر ب است اگر و تنها اگر صادق‌سازِ «الف وجود دارد» باشد. اگر موفق به این کار شوم، آن‌چه «سلسله مراتب وجود» خوانده می‌شود به ساحتِ بازنمایی‌ها بازمی‌گردد. گمان می‌کنم این با شهودِ پسِ پشتِ ابتنا سازگارتر است.

مراجع

1. M. **Zamani**, *The mirage of falsemakers*, Teorema **34**(1) (2015), 19-35.
2. M. **Zamani**, *The totality of states of affairs and the minimal truthmaker*, Theoria **83**(4) (2017), 471-483.
3. M. **Zamani**, *Truthmaking, supervenience, and reduction*, Grazer Philosophische Studien **95**(4) (2018), 520-540.